

چگونه مدارس کلیشه‌ای را از بین ببریم؟

مدرسه

ما مدرسه بسازند (بخوانید چند کلاس درس). ما قادریم از نظر هزینه‌ها کمک کنیم و دیگر کاری به نوع مدرسه نداریم. هم‌چنان که نمی‌توانیم تصمیم‌گیرندگان واقعی برای پلان‌های مدارس (بخوانید چند کلاس درس در یک یا دو طبقه) باشیم. این صحبت مربوط به اکثر خیرین است.

وقتی پای صحبت معماران و مهندسان دست‌اندرکار می‌نشینیم و آن‌ها را به ساخت و ساز جدید چه باروش‌های جدید و چه با انطباق آن با مدل‌های آموزشی جدید ترغیب می‌کنیم؛ آن‌ها می‌گویند: تمام مشکل ما از ساختار آموزش و پرورش است که با این سیاست‌های غلط ما را مجبور به ساخت مدارس کلیشه‌ای (بخوانید کلاس‌های درس تک راهرو و دو راهرو و یک طبقه و یا چند طبقه) و بدون خلاقیت می‌کنند. و یا وقتی معلمان ما اصرار به روش‌های معلم‌محوری دارند و نمی‌خواهند کلاس‌های انعطاف‌پذیری داشته باشند، ما هم نمی‌توانیم کلاس‌ها را حذف و فضاهای بزرگ‌تر و شفاف‌تری برای آموزش فرزندانمان مهیا کنیم (بخوانید همین هم برای این سیاست فرسوده کافی است و ما مهندسان کاری بیشتر از آن چه که از ما خواسته‌اند انجام نمی‌دهیم).

یکسان‌سازی نادرست تا کجا؟

زمانی که فرصتی پیش می‌آید و با مدیران برای تغییر فضاهای مدرسه‌شان صحبت می‌کنیم، آن‌ها می‌گویند ما گرفتار قوانین دست‌وپاگیر سازمان نوسازی مدارس شده‌ایم که اجازه نمی‌دهند حتی رنگ فرنی‌ها را عوض کنیم یا کلاس‌های خود را تغییر دهیم. ما فرصت این کار را نداریم. مدارس ما عیب و ایرادهای اساسی‌تری دارند که سازمان با نامه‌نگاری‌های طولانی و طی کردن پرونده اداری هم نمی‌تواند پاسخ درستی به ما بدهد و اگر هم خودمان تغییری را ایجاد کنیم، باید مؤاخذه شویم. گویی ترسی از تغییر در وجودشان هست که مانع از هرگونه خلاقیتی می‌شود و به همین نحو مدارس ما تماماً شبیه به هم هستند. (بخوانید جعبه‌های یک شکل و همسان که کنار هم قرار گرفته‌اند و نامشان کلاس است). حتی دست آخر وقتی با معلمان وارد صحبت می‌شویم و

از ابتدای سال جاری، پیوسته صحبت از کلاس درس بود و این‌که کلاس‌های درس امروزی مناسب مدل‌های جدید یادگیری نیستند. بعد از آن سعی کردیم عیوب کلاس‌های فعلی را با بیان ساده تشریح کنیم و به این نتیجه رسیدیم که باید مبلمان کلاس را برای عملکردهای مختلف تغییر دهیم. حتی پارافراتر نهاده و دیوارهای کلاس را بنا به شرایط مختلف برداشتیم و آن را به طور مفصل در مقاله‌های گذشته برای فضاهای انعطاف‌پذیر بزرگ تشریح کردیم. کاری که بسیاری از متخصصان این امر به مزایای آن واقف هستند و راه‌های اجرایی کردنش را نیز به خوبی می‌دانند. اما چرا هنوز در اقصی نقاط کشور کلاس درس ساخته می‌شود؟ آیا متولیان این امر و یا معلمان با تجربه و مدیران ما به این مسئله واقف نیستند که این مدل معماری دیگر منسوخ شده است؟ این کلاس درس ساختن مدلی است که در روستاهای دورافتاده‌ها نیز اتفاق می‌افتد و با ایجاد حتی یک کلاس درس «مدرسه» را می‌سازند؛ چنان‌که گویی باید حداقل یک اتاقک به کلاس درس مانند باشد تا مدرسه دارای هویت بشود و یا اصلاً آن‌جا مدرسه نامیده شود؛ همان اتفاقی که هر روزه در اتاق‌های سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور در گوشه و کنار این کشور می‌افتد و بودجه برایش تعیین می‌شود و سپس امضا و باز خرید مصالح و هزینه‌های هنگفت برای ساختن چیزی به نام کلاس درس.

سازمان نوسازی مدارس نیاز به نواندیشی دارد

بسیاری از کلاس‌های درس ما (بخوانید مدرسه) را خیرین مدرسه‌ساز می‌سازند. پای صحبت این خیرین که می‌نشینیم و از مدل‌های جدید آموزشی حرف می‌زنیم و بعد مدارس جدید با خصوصیات بومی ایران را برایشان تشریح می‌کنیم، خرسند و شادمان می‌شوند و در نهایت می‌گویند: ما تابع سازمان نوسازی مدارس و یا پیمانکار و مهندسی هستیم که برای

نیاز داریم نخست مدل ذهنی خود را از مدرسه (همان کلاس‌ها و همان جعبه‌های همیشگی) و بعد کلاس‌های درس (همان جعبه‌های عینی) را از بین ببریم؛ تا زمانی که جعبه‌های ذهنی از بین نروند جعبه‌های عینی نیز از بین نخواهند رفت

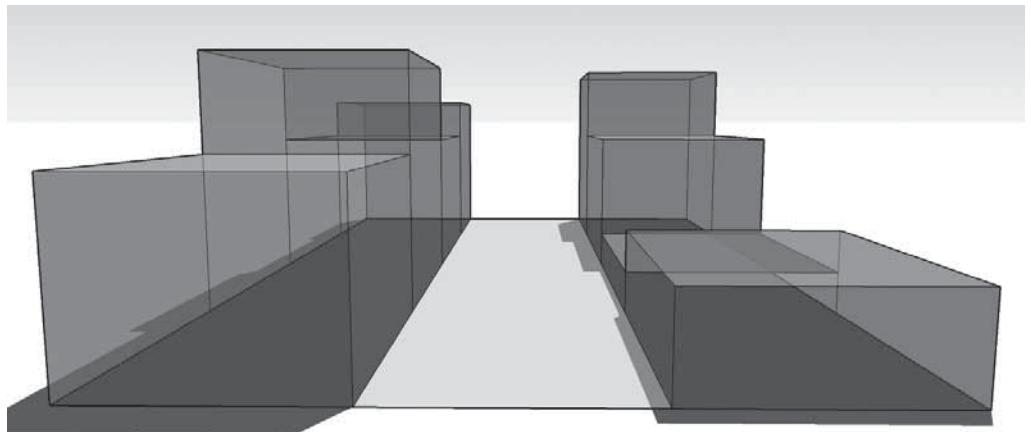
درس بی‌روح) را متوقف کنیم. نکته این است که جامعه ما راه دور و درازی را برای رسیدن به همین «فرم معمول مدرسه‌ها برای شرایط آموزشی» طی کرده است. بنابراین برای ما بسیار سخت است که نمونه جدیدی را بسازیم و آن را به جامعه بقبولانیم. از طرف دیگر در قرن بیست‌ویکم وجود شهروندانی باسواد و فرهیخته بیش از هر دوره تاریخی دیگری برای جامعه ما ضرورت دارد؛ بنابراین، استدلال و رویکردی مبنی بر این که این آموزش‌ها را کماکان در قالب مدارس اوایل قرن بیستم ارائه دهیم، ضعیف‌ترین استدلال و رویکرد است. این گونه تغییرات میسر نمی‌شود مگر این که ما اول مدل ذهنی خود از «مدرسه» (بخوانید همان تجمع کلاس‌های درس با یک دفتر و چند آزمایشگاه و یک نمازخانه!) را کنار بگذاریم. اما از آن جا که، برای اغلب ما، واژه «مدرسه» واژه‌ای بسیار پرمعناست، همین، به خودی خود، می‌تواند مانعی برای «تغییر» باشد. به همین جهت است که ما به واژگان و اصطلاحات دیگری میدان می‌دهیم تا تعابیر ریشه‌دار و حک شده در ذهنمان را کم‌رنگ کند و قابلیت‌ها و امکانات جدیدی را برایمان آشکار سازد. برای این تغییر، نیاز داریم نخست مدل ذهنی خود را از مدرسه (همان کلاس‌ها و همان جعبه‌های همیشگی) و بعد کلاس‌های درس (همان جعبه‌های عینی) را از بین ببریم؛ تا زمانی که جعبه‌های ذهنی از بین نروند جعبه‌های عینی نیز از بین نخواهند رفت.

آن‌ها را به تغییر مدل‌ها مجاب می‌کنیم، همگی اذعان دارند که اداره چنین اجازه‌ای نمی‌دهد و آن‌ها نمی‌توانند چنین ریسکی بکنند. این است که ما نمی‌توانیم از طرح‌هایی که اتفاقاً بسیار خوب هم هستند حمایت کنیم و یا در جایگاهی نیستیم که بتوانیم به سیستم فشار بیاوریم و خواسته‌های خود را به آنان بازگو کنیم. تصمیم را مهندسان می‌گیرند و ما مجبور به اطاعت و گذراندن زمان خود در کلاس‌های درس (بخوانید جعبه‌های همیشگی هم‌شکل و سرد و بی‌روح) هستیم.

گام مهم: تغییر نگرش

واقعیت امر اما چیز دیگری است. این سؤال که «آیا باید ساخت کلاس‌های درس به شکل امروزی متوقف شود؟» سؤال بی‌معنا می‌نماید. نمی‌توان شعارگونه بودن آن را انکار کرد، اما آن اندازه هم سؤال نامعقولی نیست که نتوان آن را توضیح داد. سالانه در این کشور به تنهایی مبلغ فلان میلیارد تومان صرف ساختن مدارس می‌شود. پس هیچ کس این حرف را جدی نمی‌گیرد که جامعه ما باید به یکباره ساخت کلاس‌های درس (بخوانید همان مدرسه!) را متوقف کند. یک بار دیگر پرسش را مرور کنید. در حقیقت سخن این نیست که «ساخت و ساز» را برای همیشه متوقف کنیم، بلکه منظور این است که ساختن «این مدرسه‌ها» (بخوانید همان کلاس‌های

ما گرفتار قوانین دست و پاگیر سازمان‌سازی مدارس شده‌ایم که اجازه نمی‌دهند حتی رنگ‌قرنی‌ها را عوض کنیم یا کلاس‌های خود را تغییر دهیم



جعبه‌هایی که مانع شکسته شدن می‌شوند تا فضا را برای خلاقیتی دوباره باز کنند.

